

تغذیه، رفاه و باروری بررسی و نقد آرای خوزه دوکاسترو

دکتر احمد کتابی*

«فقرا سفره‌هایی خالی ولی بسترهایی پربرکت دارند»

The bed of poverty is fertile

(ضرب‌المثل رایج در آمریکای لاتین)

در پهنهٔ معارف بشری به‌طور اعم و در عرصهٔ علوم انسانی و اجتماعی به‌نحو اخص، کمتر نظریه‌ای را می‌توان یافت که یکباره و خلق‌الساعه پدید آمده باشد. به‌عبارت دیگر، تکوین و تشکیل نظریه‌ها غالباً مسبوق به مقدمات و زمینه‌های قبلی و موخر بر آرا و نظرات پیشینیان - هر چند به شکل خام و ابتدائی - بوده است. نظریهٔ خوزه دوکاسترو - دایر بر تأثیر فقر و سوء تغذیه در ازدیاد باروری - نیز، از این قاعدهٔ کلی مستثنی نیست.

با توجه به ملاحظات یاد شده، شاید بی‌مناسبت نباشد که قبل از پرداختن به اصل نظریهٔ مزبور و نقد آن، به بررسی سوابق این اندیشه و آرای صاحب‌نظرانی که در این خصوص، بر خوزه دوکاسترو مقدم بوده‌اند، بپردازیم:

۱. احتمالاً نخستین صاحب‌نظری که به وجود همبستگی مثبت بین فقر و افزایش باروری توجه یافته - و یا آنرا مطرح کرده است - فردیناندو گالیانی F. Galliani (۱۷۸۷-۱۷۲۸) - کشیش و اقتصاددان خوش‌قریحهٔ ایتالیایی - است. وی در کتاب

«پول» Della Moneta (چاپ ۱۷۵۰ م)، کثرت زاد و ولد در میان طبقات پایین و کم‌درآمد جامعه را به‌عنوان یکی از مواهب خاص الهی تلقی کرده است:

«مشیت خداوند بر این قرار گرفته است که آنان که به... [انجام] سودمندترین پیشه‌ها اشتغال دارند، فراوان زاده شوند.»^(۱)

۲. آدام اسمیت (۱۷۹۰-۱۷۲۳) - اقتصاددان شهیر انگلیسی - هم در جایی از کتاب معروف خود: «ثروت ملل» - که اولین بار در ۱۷۷۶ م منتشر شد - با صراحت تمام، به تأثیر فقر در ازدیاد باروری اشاره کرده است:

«به‌نظر می‌رسد که فقر برای توالد و تناسل مساعد است.»^(۲)

۳. علی‌رغم تعارض اصولی آرای رابرت مالتوس (۱۸۳۴-۱۷۶۶) و خوزه دوکاسترو، مالتوس ضمن رساله «تحقیق درباره اصل جمعیت» اندیشه‌ای را مطرح کرده که به‌گونه‌ای شگفت‌آور، با اصول عقاید او مغایر و به‌نظریه کاسترو شبیه است. وی می‌گوید:

«... هر افزایش مزدی الزاماً باعث افزایش تعداد کارگران و در نتیجه موجب کاهش مجدد دستمزدها نمی‌شود، بلکه این امکان هم وجود دارد که ارتقای سطح مزد و رفاه، اندیشه و روحیه مآل‌اندیشی را در طبقه کارگر ایجاد کند که مؤثرترین وسیله پیشگیری در برابر غریزه کور و چشم‌بسته شهوت است.»^(۳)

۴. شارل فوریه C. Fourier (۱۸۲۷-۱۷۷۲ م) - سوسیالیست تعاونی‌طلب فرانسوی - نیز، سوء تغذیه را از موجبات افزایش باروری به‌شمار آورده است. به‌عقیده نامبرده، اگر سطح تغذیه مردم ارتقا یابد و موادغذایی مورد مصرفشان متعادل باشد، تمایل جنسی آنها رو به کاهش خواهد گذارد. از این رو، وی برای اجتماعات آرمانی پیشنهادی خود که به «فالانستر» (Phalanstère) شهرت یافته است، نوعی رژیم غذایی متعادل و معقول را توصیه می‌کند که از آن به Gastro-sophie تعبیر کرده است.^(۴)

ناگفته نماند که فوریه، تنومند و نیرومند شدن زنان را هم، از جمله عوامل کاهنده باروری تلقی می‌نماید. به زعم او، از هر چهار زن نازا، سه نفر را قوی هیکل‌ها تشکیل می‌دهند و حال آنکه زنان نحیف و مردنی دارای باروری مفرط و تأسف‌آوری هستند.^(۵)

۵. به سال ۱۸۳۲ م، تی آر ادموند T.R. Edmond، ضمن بررسی علل ازدیاد جمعیت انگلستان در اوایل قرن نوزدهم، به تأثیر وضعیت ناگوار طبقه کارگر انگلستان در افزایش تمایل آنها به زاد و ولد بیشتر استناد نموده است:

«... به سبب وخیم شدن شرایط زندگی کارگران انگلیس و نیز به علت از بین رفتن احساس احترام به خود، آن چنان لطمه‌ای به ارزش والای انسانی وارد شده که از میان تمام خصایص بی‌نظیری که در وجود انسان به ودیعه گذاشته شده، ارتباط جنسی، تنها احساس رضایت‌بخش در آدمی گردیده است» نامبرده، سپس چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«اگر انسانها بهتر تغذیه شده و شرایط زندگی آنها مرفه‌تر گردد، مطمئناً آنها به لذات دیگری غیر از ارتباط جنسی روی آورده و تعداد جمعیت، به نسبتی که امروزه در حال تزیاید است، افزایش نخواهد یافت»^(۶)

۶. ژوزف پرودن P.J. Proudhon (۱۸۶۵-۱۸۰۵ م) - صاحب نظر سوسیالیست فرانسوی - هم بر آن است که با ارتقای سطح زندگی - و به‌ویژه بر اثر اعتلای تمدن - تمایل به باروری رو به کاهش خواهد گذاشت. بنا به تعبیر خود وی: «تمدن اثر متعادل‌کننده‌ای در غریزه تولید مثل خواهد داشت»^(۷)

از قضا، لوروا بولیو (۱۹۱۶-۱۸۴۳ م) - اقتصاددان لیبرال فرانسوی نیز - با وجود تضاد فکری آشکارش با پرودن - قائل به همین نظر است: بنا به استدلال وی، در نتیجه پیشرفت تمدن، توالد و تناسل کاهش می‌یابد. زیرا، تمدن حواجی و مصارف تازه‌ای پدید می‌آورد که با تکالیف و مسؤولیتهای خانوادگی و

فرزندداری سازگار نیست. (۸)

۷. کارل مارکس (۱۸۸۳-۱۸۱۸ م) نیز، در کتاب «سرمایه» خود بر کثرت زاد و ولد در بین حداقل یک گروه از کارگران بیکار تأکید می‌ورزد. شایان ذکر است که نامبرده، نیروهای انسانی بیکار در نظام سرمایه‌داری - یا به تعبیر خود وی «اضافه جمعیت نسبی» - را به سه گروه - یا شکل - تقسیم می‌کند: روان، پنهان و آرام و در مورد گروه سوم چنین می‌گوید:

«سومین گروه اضافه جمعیت نسبی یعنی نوع آرام آن، جزئی از سپاه کارگری فعال را تشکیل می‌دهد که اشتغال آنان به کلی غیرمنظم است. لذا این گروه، مخزن بی‌پایانی از نیروی کار آماده به خدمت [را] تحت اختیار سرمایه قرار می‌دهد. وضع زندگی گروه مزبور، از سطح عادی متوسط زندگی طبقه کارگر پایین‌تر می‌افتد... حداکثر زمان کار و حداقل مزد، خصیلت نمای این گروه است. گروه مزبور از میان کارگران زائد شده صنعت بزرگ و کشاورزی تشکیل می‌شود و افراد آن بویژه از کارگران رشته‌های صنعتی در حال زوال برمی‌خیزند...»

مارکس، سپس، در مورد تمایل نسبتاً شدید افراد گروه مزبور به تکثیر نسل و اینکه ابعاد خانوارهای آنها با میزان دستمزدهای دریافتی‌شان رابطه معکوس دارد، تأکید می‌ورزد:

«... گروه مزبور رکنی از طبقه کارگر را تشکیل می‌دهد که خود نیز در تکثیر و جاودان ساختن خویش دخیل است، به نحوی که نسبت به سایر عناصر این طبقه، سهم بزرگتری در رشد مجموع کارگران به دست می‌آورد. در واقع، نه تنها تعداد متولدین و متوفیات، بلکه وسعت مطلق خانوارها نیز با مبلغ دستمزد در نسبت معکوس قرار می‌گیرند. (سرمایه جلد اول، بخش هفتم، فصل بیست و سوم، ص ۵۷۹، ترجمه فارسی)

۸ ... لینگ Laing در کتاب خود تحت عنوان «محنت ملی» National distress

استدلالی را مطرح کرده است که با مدعای خوزه دوکاسترو تفاوت چندانی ندارد: «...فقر ولو تا آخرین سرحد قحطی و شیوع بیماری هم برسد، به جای اینکه مانع رشد جمعیت شود، بیشتر به ازدیاد آن گراینده است»

وی، سپس، با استناد به آمارهایی چند، چنین استنتاج می‌کند:

«چنانچه همهٔ مردم شرایط راحتی به دست آورند، آن گاه، به زودی جهان از مردم تهی می‌شود»^(۹)

۹. توماس دابلدی T. Doubleday - فیلسوف و جمعیت شناس انگلیسی - در رساله‌ای که به سال ۱۸۵۲ انتشار داده - نه تنها بر اندیشهٔ تأثیر سوءتغذیه بر افزایش زاد و ولد صحه گذارده، بلکه در مقام توجیه و تحلیل آن نیز برآمده است: از دیدگاه نامبرده، ازدیاد نفوس آدمی - و نیز سایر موجودات - یکی از مظاهر مکانیسمی دفاعی است که طبیعت برای مقابله با به خطر افتادن موجودیت حیوانات و گیاهان تعبیه کرده است:

«یک قانون کلی که به نظر می‌رسد امر افزایش یا کاهش نفوس انسانی و یا موجودات گیاهی را تنظیم می‌کند این است که هر بار، نوعی از موجودات زنده مورد تهدید قرار گیرد، بلافاصله، طبیعت برای حفظ این نوع و برای ادامهٔ آن به تلاش می‌افتد تا باروری و حاصلخیزی بیشتر آنرا تضمین کند و بویژه هنگامی که تهدید از سوی کاهش خوراک و غذاهای متناسب است، چنین حقیقتی به وقوع می‌پیوندد، به گونه‌ای که، در صورت فقر غذایی، باروری افزایش می‌یابد [و برعکس] نعمت و فراوانی، امر تولید مثل را کُند می‌کند و این امر به یقین، در تمام موجودات زندهٔ جهان - از انسان گرفته تا حیوان و نبات - صدق می‌کند»^(۱۰)

دابلدی، در جایی دیگر، نظر خود را با صراحتی بیشتر بیان کرده است:

«ازدیاد تغذیه، اصلاح‌کنندهٔ فزونی جمعیت است. جمعیتی که به‌طور وسیع و فراوان تغذیه می‌کند، تمایل به ثبات دارد. کثرت و وفور [ارزاق و نعم]، موجب تضعیف

خاصیت تولید مثل می‌گردد و حال آنکه طبقهٔ رنجبر Proletariat - بدان گونه که از اسمش پیداست - پر زاد و ولد Prolific است. (۱۱)

۱۰. لویوبرنتانو L. Brentano - اقتصاددان آلمانی - هم فقر و محرومیت طبقات پایین جامعه را به عنوان عامل اصلی ازدیاد نفوس در بین آنها به شمار آورده است. نامبرده نیز، همانند دابلدی، همبستگی مزبور را به منزلهٔ نوعی مکانیسم دفاعی تلقی می‌نماید با این تفاوت که وی بر جنبه‌های روانی مسأله - یعنی نقش تعدیل‌کنندهٔ ارضای جنسی در برابر کمبودهای رفاهی و فقر غذایی - تأکید ورزیده است. خلاصهٔ استدلال وی به این شرح است: انسان ذاتاً موجودی «لذت‌گرا» است ولی از آنجا که میزان برخورداری از لذایذ انسان اساساً و مستقیماً به امکانات مالی افراد بستگی دارد، کمیت و کیفیت لذایذ قابل حصول برای فقرا اندک است. از این رو، طبقات و قشرهای کم‌درآمد، بسیاری از کمبودها و محرومیت‌های خود را از طریق غریزهٔ جنسی «تعدیل» - و یا به اصطلاح روانشناسی «جبران» - می‌کنند و به همین مناسبت، میزان زاد و ولد در بین آنها زیاد است و حال آنکه برای اغنیا، امکان ارضا در زمینه‌های غیر از مسائل جنسی هم - بویژه در خارج از منزل - فراهم است. (۱۲)

۱۱. پل مومبرت P. Mombert - جمعیت‌شناس آلمانی - نیز، بین رفاه و کاهش موالید، همبستگی مستقیمی قایل شده است. به گفتهٔ وی:

«درجهٔ عالی رفاه و آسایش نه تنها مشوق تولد و تناسل نیست، بلکه غالباً مانع و عایق آن است» (۱۳)

۱۲. سرانجام باید از آلفرد سووی A. Sauvy - اقتصاددان و جمعیت‌شناس فرانسوی - یاد کنیم که با بیانی بس گویا، به نقش رفاه در کاهش باروری اشاره کرده است (هر چند که به دلیل معاصر بودن وی با کاسترو، سابق بودن گفتهٔ او بر نظریهٔ خوزه دوکاسترو محل تأمل است):

«هر گاه فرد از منجلاّب فقر به درآمد و به سطح معینی از اقتصاد و فرهنگ دست یافت، تقریباً بلادرنگ [اندیشه] مبارزه با زاد و ولد بی حساب که موجب نزول اقتصادی می گردد نیز به مغز او راه می یابد»^(۱۴)

پس از ذکر این مقدمات، اکنون موقع آن است که به بررسی اصل نظریه خوزه دوکاسترو بپردازیم:

نظریه خوزه دوکاسترو

اندیشه های جمعیتی خوزه دوکاسترو پیرامون چند محور اساسی متمرکز است:

۱. طرد و نفی نظریات مالتوس

مخالفت سرسختانه و همه جانبه با اندیشه های مالتوس و پیروان بعدی او - مالتوسی های جدید Neo-malthusians - تقریباً پیام اصلی آثار کاسترو را تشکیل می دهد. وی، در اثر معروف خود تحت عنوان «کتاب سیاه گرسنگی» در باره مالتوس چنین به قضاوت پرداخته است:

«متهم ساختن طبیعت و هم صدا شدن با مالتوس و ادعای اینکه این وضع (فقر و گرسنگی وسیع حاکم بر جوامع بشری) زائیده قهر طبیعت و یا حاصل ندادن آن و همچنین تولید مثل بی بند و بار انسانهاست، دردی را دوا نخواهد کرد. تمام این دعوی ها از نظر علمی رد شده است [و] این نکته به ثبوت رسیده است که طبیعت خسیس و لئیم نیست و منابع آن نه تنها برای تغذیه مناسب انسانها در سالهای آینده کافی است بلکه زیاد هم خواهد بود.»^(۱۵)

کاسترو، سپس، انگشت اتهام را متوجه تمدن کنونی مغرب زمین می کند و سرمایه داری جهانی را به عنوان مقصر اصلی بروز مصائب مزبور معرفی می نماید:

«باید اعتراف کنیم که این لثامت، زائیده وضع انسانی ما و وضع غیرانسانی تمدن ما

انسانهاست که مبتنی بر استثمار غیرانسانی ثروتهای مستعمرات است، استثماری که با روشهای مخرب و نابودکننده اقتصادی انجام می‌یابد و به آن وسیله مواد اولیه لازم برای توسعه صنعتی به دست کشورهای استعمارگر می‌افتد.»

و سرانجام با توسل به عبارات و تعبیری بس موهن، به محکوم کردن مالتوس و نظریه او می‌پردازد:

«نتیجه می‌گیریم که واقعیت نشان می‌دهد که مالتوس کاملاً در اشتباه بوده است و افکار مرگ‌آور تئوری او که بنا به گفته Southy «کتاب آسمانی سیاسی» ثروتمندان و خودخواهان و عیاشان شده است، برپایه علمی قرار ندارد»

در جایی دیگر از کتاب مزبور در مورد پیروان جدید مالتوس چنین می‌خوانیم:

«... این ملت‌ها - ملل کم رشد - در برابر سیاست جدید نئومالتوسی‌ها که می‌خواهند نوعی جدید از بردگی را به نژاد آنها تحمیل کنند و آنها را از نژادی پست به شمار آورند برمی‌آشوبند. آشفته‌گی این ملت‌ها بجاست چه به آنها می‌گویید از توالد و تناسل خودداری کنید تا تعادل بین امکانات طبیعی و احتیاجات حیاتی ملت‌های جهان که در حال به هم خوردن است، برقرار بماند. آنها حق دارند با شنیدن این اظهارات عاصی شوند چه:

اولاً، برقراری وضع موجود، برای این ملت‌های بدبخت سودی ندارد. برای اینکه آنها همیشه ریزه‌خوار خوان پر نعمت ملت‌های ثروتمند بوده‌اند.

ثانیاً، به نظر آنها درست نیست که دنیای متمدن بخواهد تعادل را به قیمت فداشدن نوزادان یا جنین‌های کسانی که تاکنون بیشتر از دیگران از عدم تعادل رنج برده‌اند برقرار سازد.

ثالثاً، این عدم تعادل نتیجه اجتماعی اشتباهات و خطاهای اوضاع اقتصادی کنونی است که کشورهای بزرگی که جهان را از لحاظ اقتصادی استثمار کرده‌اند بر این ملت‌های عقب‌مانده تحمیل کرده‌اند.

[بنابر آنچه گفته شد] وظیفه پیشوایان اقتصاد جهان این است که چاره بحران را پیدا

کنند، نه اینکه بخواهند باری بر دوش ملت‌هایی که تاکنون تحت نفوذ اقتصادی آنها بوده‌اند بگذارند.»

در کتاب «انسان گرسنه» نیز، خوزه دوکاسترو، بکرات به ذم و قدح نظریات مالتوس و پیروان او پرداخته و از آن جمله در جایی در مورد آنها چنین داوری کرده است: «... اعتقاد داریم که هم‌اکنون ما از حد نهایی تولید خیلی فاصله داریم و به‌همین دلیل است که به هیچ وجه از هیولای قحطی و یا بهتر [است بگوییم] از «مترسک مالتوس» بیم نداریم و به‌روی هم، نظریه او جز تصویر بدریخت و مضحک مترسک چیز دیگری در نظر ما مجسم نمی‌کند: تصویر همان آدمک‌های ژنده‌پوشی که دهقانان در میان مزارعشان برپا می‌دارند تا گنجشک‌ها پراکنده شوند.»

به چشم مالتوس‌گرایان، جمعیت کره زمین بلایی بزرگ‌تر از یک دسته گنجشک گرسنه است - یا مانند ابر ضخیمی از ملخ‌هاست که می‌تواند باغ میوه آنها را ببلعد... - و این باغ چنانکه گفته شد فقط ۱۰ درصد از سطح زمین را اشغال کرده است. علیه این بلای انسانی که امنیت غذایی و سطح عمومی زندگی ثروتمندان مردم جهان را تهدید می‌کند، مالتوس‌گرایان نوین در چهارگوشه جهان مترسک‌های نظریه خودشان را به پا داشته‌اند - مترسک‌هایی که جز اشباح مرموز، چیز دیگری نیستند»^(۱۶)

۲. نفی منشأ طبیعی برای فقر و گرسنگی

خوزه دوکاسترو - تقریباً در تمام آثار خود - در صدد اثبات و احراز این اندیشه است که فقر و گرسنگی مقدر و محتوم و اجتناب‌ناپذیر نیست و ریشه‌های اصلی و علل و عوامل واقعی آنها را باید در نظام‌های اقتصادی و اجتماعی حاکم بر جوامع بشری جستجو کرد. از این رو به‌حق باید وی را از زمره طرفداران «فلسفه اجتماعی فقر» به‌شمار آورد. از گفته‌های اوست که «قحطی و جنگ تابع هیچیک از قوانین طبیعی نیستند و در حقیقت این دو فاجعه، ساخته دست خود بشر هستند»^(۱۷).

کاسترو برای اثبات این نظر خود، ابتدا اصول نظریات مخالفان افزایش جمعیت و پیروان «فلسفه طبیعی فقر» را به شرح زیر مطرح می‌کند و سپس به پاسخگویی آنها می‌پردازد:

یک. نظریه نادرست «جبر جغرافیایی» که به وسیله راتزل - جغرافی‌دان معروف آلمانی - مطرح گردیده است و به موجب آن، برخی از ملتها به سبب موقعیت جغرافیایی و شرایط طبیعی خود، محکوم به فقر و عدم توسعه‌اند.

دو. عقیده غلطی که مطابق آن، ظرفیت زراعی زمینها محدود است. بانی این نظریه، وگت می‌باشد که بنا به اعتقاد وی، اراضی فقط می‌توانند مقدار معینی از نباتات را رشد دهند و هیچ عاملی نیز قادر به افزایش این امکان نیست.

سه. اندیشه نادرستی که به موجب آن، بیابانها به‌طور قطعی لم‌یزرعند و برای انسان امکان زندگی در آنها وجود ندارد.

چهار. و بالاخره نظریه غلطی که برطبق آن، ازدیاد جمعیت عاملی است مستقل از عوامل اقتصادی و اجتماعی. (۱۸)

برای رد نظریات مذکور، کاسترو پیش از هر چیز، به یک سلسله تجربیاتی اشاره می‌کند که همگی کم و بیش در جهت مخالف این نظریات و مؤید عقیده وی هستند و از آن جمله می‌گوید:

«در سرتاسر کره زمین شانزده میلیارد اکر (Acre) زمین برای کشت و زرع و تهیه مواد غذایی انسان آماده است» و حال آنکه «مساحتی که در حال حاضر به دست بشر مورد کشت و زرع قرار می‌گیرد هنوز به دو میلیارد اکر نرسیده است یعنی در حقیقت، بشر فقط از یک هشتم امکانات طبیعی کره زمین استفاده می‌کند.

بنابراین، نمی‌توان مسأله گرسنگی جهانی را نتیجه عدم امکان استفاده بیشتر از کره زمین و محدود بودن محصول دانست. زیرا گرسنگی مسأله‌ای است مربوط به شکل توزیع و فرانک بوردو نویسنده کتاب «امر تغذیه به‌گونه یک مسأله جهانی» حق دارد که

می‌گوید: «ما راه تولید غذاها را خیلی بهتر از طریقه توزیع آنها آموخته‌ایم» (۱۹)

کاسترو، در جایی دیگر چنین استدلال می‌کند: در حال حاضر، با روشهایی که مقرون به صرفه است می‌توان آب شور دریا را به آب شیرین مناسب برای آبیاری تبدیل کرد و بدین طریق، میلیون‌ها هکتار از اراضی را به زمینهای حاصلخیز مبدل نمود. علاوه بر این، پیشرفتهای علمی و فنی این امکان را به وجود می‌آورد که ما بتوانیم بازده زمین را زیاد کنیم: از طریق همین روشهای فنی است که ایالات متحده آمریکا توانسته است پس از جنگ جهانی دوم، میزان محصولات خود را به سطحی برساند که اضافه محصول قابل توجهی داشته باشد. همچنین با توسل به همین روشها، «در شوروی، دانشمندان خاک‌شناس، زمینهای شور و بی‌فایده "استپ گرسنگی" در قلب آسیای مرکزی را تبدیل به نیم میلیون هکتار اراضی زراعی کرده‌اند».

در زمینه امکانات استفاده از اراضی بایر، کاسترو مخصوصاً در مورد تجربیات دو کشور اسرائیل و چین تأکید می‌کند و می‌گوید: «آزمایشی که در اسرائیل - این کشور جوان - به عمل آمده دلیل با ارزشی است بر اینکه ثابت کنیم اراده انسان می‌تواند و باید بر گرسنگی غلبه کند. در دوره دهساله پس از استقلال، جمعیت اسرائیل سه برابر شده است [ولی] نه تنها گرسنگی سکته این کشور را آزار نمی‌دهد بلکه سطح زندگی آنها خوب و مناسب و طرز تغذیه آنان علمی و صحیح است» (۲۰)

و در مورد چین کمونیست این‌گونه اظهار نظر می‌نماید: «از میان بردن هیولای گرسنگی در چین که زمینهای آن در طول قرن‌ها به وسیله این آفت ویرانه شده و سکته آن ضعیف گشته بودند، حادثه‌ای است که به اندازه تسخیر فضا و یا فرستادن اعمار مصنوعی تازه و حیرت‌انگیز است. این پیروزی بر گرسنگی، بدون شک، یکی از جالب‌توجه‌ترین پدیده‌های اجتماعی تاریخ است».

و بالاخره در مورد نکته چهارم - وابستگی مسأله افزایش جمعیت به عوامل مختلف: اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و ... چنین می‌گوید: «نخستین اشتباه مالتوس این بود که

تصور می‌کرد افزایش تعداد جمعیت یک عامل مستقل و یک پدیده جدا از چارچوب حقایق اجتماعی است و حال آنکه در عمل، این افزایش با عوامل سیاسی و اقتصادی بستگی نزدیکی دارد»

۳. افزایش جمعیت معلول فقر و سوء تغذیه است و نه علت آن

خوزه دوکاسترو، برخلاف مالتوس و سایر مخالفان افزایش جمعیت که فقر و بدبختی جوامع بشری را ناشی از زیادی توالد و تناسل می‌دانستند، زاد و ولد زیاد را نتیجه و زاییده فقر و پایین بودن سطح زندگی و مخصوصاً بدی وضع تغذیه می‌داند. به گفته خود او «... این تراکم جمعیت نیست که سبب ایجاد گرسنگی در برخی از نواحی جهان می‌شود بلکه برعکس خود گرسنگی است که ریشه افزایش جمعیت را به وجود می‌آورد.» (۲۱)

کاسترو می‌گوید: وقتی که می‌گوییم گرسنگی به جای اینکه منجر به کاهش نفوس شود، بیشتر موجب افزایش آن خواهد شد، در بادی امر، این ادعا بسیار شگفت‌آور می‌نماید ولی برای اثبات این واقعیت دلایل و شواهد فراوانی وجود دارد: اولاً، تاریخ نشان می‌دهد که متعاقب دورانهای قحطی و طاعون، نسبت رشد جمعیت معمولاً افزایش می‌یافته است.

ثانیاً، کشورهایی که از نظر تغذیه، در پایین‌ترین سطح قرار دارند و در آنها میلیونها نفر به‌طور عادی و منظم در آستانه مرگ ناشی از گرسنگی می‌باشند، دچار افزایش شدید جمعیت‌اند (تظیر: هند) و برعکس، ممالکی که از جهت تغذیه در بالاترین مرتبه قرار دارند، شاهد کاهش نفوس بوده، موالید آنها بسختی با متوفیات برابری می‌کند.

اکنون ببینیم که از نظر کاسترو، رابطه سوء تغذیه و کمبود مصرف پروتئین حیوانی با باروی چگونه است؟ به عبارت دیگر، مکانیسم و نحوه تأثیر گرسنگی و کمی مصرف پروتئین بر ازدیاد تمایل جنسی به چه صورتی است؟ در پاسخ، باید متذکر شویم که

کاسترو بین «گرسنگی حاد»^(۲۲) و «گرسنگی مزمن»^(۲۳) تفاوت قائل می‌شود: به عقیده کاسترو، گرسنگی حاد، بدون تردید از «لیبیدو» (= شور جنسی) می‌کاهد و تمایلات جنسی را کاهش می‌دهد و حال آنکه گرسنگی مزمن - یعنی آن‌گونه گرسنگی که از مشخصات غالب کشورهای جهان سوم به‌شمار می‌رود - دارای تأثیر معکوس بوده و به تحریک و تقویت نیروی جنسی منجر می‌گردد. این افزایش امیال و قوای جنسی معلول جریان و مکانیسم پیچیده‌ایست که در آن، هم عوامل روانی و هم عوامل فیزیولوژیکی مؤثرند:

توجیه روانی

از نظر روانی، کاسترو به عامل یا مکانیسم «جبران» Compensation - که در روانشناسی از جمله «مکانیسم‌های دفاعی» محسوب می‌شود - استناد می‌کند. منظور از مکانیسم «جبران» در روانشناسی این است که وقتی فردی از جهتی خاص، خود را دچار کمبود و یا محرومیت حس می‌نماید، سعی می‌کند این کمبود و محرومیت را در زمینه‌های دیگر جبران نماید. مثلاً کسی که از نظر زیبایی ظاهری و یا عدم پیشرفت در امر تحصیل احساس کمبود می‌کند سعی می‌نماید که با تلاش فوق‌العاده و درخشیدن در زمینه‌های دیگر، کمبود خود را جبران و «خود» را اقتناع کند. در مورد گرسنگی مزمن نیز، این مکانیسم «جبران» نقش خود را ایفا می‌نماید به این ترتیب که اشتهای سیرنشده و ارضا نگردیده فرد نسبت به مواد غذایی و امکانات رفاهی، جای خود را به تمایل روزافزون وی به امور جنسی می‌دهد و در نتیجه، غریزه جنسی به‌صورت مسلط در می‌آید به گفته خود او:

«همه روانشناسان متفقاً بر این قولند که در شرایط عادی، میان دو غریزه خوردن و تولید مثل یک نوع رقابت و مسابقه وجود دارد. هر بار که زمینه برای ارضای یکی از این دو غریزه کم می‌شود، غریزه دیگر به جنب و جوش می‌آید»^(۲۴)

توجیه فیزیولوژیک

بنا به استدلال کاسترو: از نظر زیست‌شناسی، باروری به کار ارگانهایی که طرز عمل آنها تا حدود زیادی به وسیله هورمون‌ها تنظیم می‌گردد، بستگی دارد. مثلاً در زنان، باروری تا اندازه زیادی به طرز عمل تخمدانها و به میزان ترشحات آنها - بویژه به هورمون «استروژن» - و به مقدار این ترشحات در خون و ارگانهای داخلی بستگی دارد. به گفته وی:

«باروری یعنی ظرفیت تولید مثل، نتیجه توالی یک سیر تکاملی فیزیولوژیکی است: در موجودات پچه‌زا مانند انسان، این عمل بسته است به تولید تخمک توسط تخمدان و بارگرفتن آن و رشدش در داخل زهدان و تمام این سیر تکاملی... از بسیاری جهات وابسته به اعمال انجام شده توسط هورمونهای استروژن و [در ضمن] میل جنسی - که به نظر «ریموند پرل» از عوامل تعیین کننده میزان باروری به شمار می‌آید - با میزان این هورمون در محیط درونی بستگی دارد» (۲۵)

اکنون باید به نقش کبد نیز اشاره‌ای بنماییم: یکی از وظایف کبد این است که استروژنهای اضافی (فولیکولین) را که به وسیله تخمدانها وارد جریان خون شده است خنثی کند. حال آنکه اگر کبد به عللی نتواند این وظیفه خود را به گونه‌ای شایسته انجام دهد، تمایل جنسی و ظرفیت تولید مثل زن به میزان زیادی افزایش می‌یابد. کاسترو مدعی است که کمبود مصرف پروتئین حیوانی موجب بروز بعضی عوارض کبدی از قبیل سیروز یا تشمع کبدی می‌گردد. بر اثر ابتلا به بیماریهای مزبور، کبد کارآیی خود را از دست می‌دهد و نمی‌تواند به نحوی مؤثر به خنثی کردن و عقیم‌نمودن مازاد استروژن - فولیکولین - بپردازد.

صرف‌نظر از توجیه علمی یاد شده، کاسترو به بعضی آزمایشهایی که در مورد حیوانات صورت گرفته است اشاره می‌کند. (۲۶) و از جمله می‌گوید: بسیاری از دامپروران از دیرباز، به این نکته پی برده‌اند که دامهایی که بیش از حد چاق می‌گردند ممکن است قدرت باروری خود را از دست بدهند و عقیم شوند. همچنین دریافته‌اند که

تقلیل جیره غذایی ممکن است دوباره باروری آنها را باز گرداند.

به نظر کاسترو، کمبود پروتئین حیوانی - که مستلزم کاهش بعضی از اسیدهای آمینه مهم است - به گونه‌ای محسوس، قدرت باروری حیوانات را افزایش می‌دهد و در این مورد، بویژه به تجربیات اسلوناکر Slonaker استناد می‌کند: نامبرده، گروههای متفاوتی از موشها را در معرض رژیمهای غذایی متفاوتی قرار داد و میزان باروری آنها را برای شش نسل مطالعه کرد. او متوجه شد که رژیمهایی که از نظر پروتئین غنی بودند - یعنی رژیمهایی که بیش از ۱۸ درصد کل کالری رژیم را مواد پروتئینی تشکیل می‌داد - از نظر تولید مثل، نتایجی نامساعد در پی داشتند به این ترتیب که موجب ازدیاد میزان عقیم شدن و تعویق دوباره بارداری می‌شدند. اسلوناکر دریافت که وقتی که ۱۰ درصد کالری رژیم غذایی را مواد پروتئینی تشکیل می‌داد، ۵ درصد موشهای نر، سترون (=عقیم) می‌شدند ولی هنگامی که مقدار پروتئین به ۱۸ یا ۲۲ درصد افزایش می‌یافت، میزان سترونی آنها به ترتیب به ۲۲ و ۴۰ درصد می‌رسید. در مورد موشهای ماده، با ازدیاد میزان پروتئین، نسبت عقیم‌شده‌ها از ۶ به ۲۳ تا ۳۸ درصد افزایش می‌یافت. با میزان پروتئینی برابر ۱۰ درصد، هر موش به‌طور متوسط ۲۳/۳ موش دیگر به‌وجود می‌آورد و حال آنکه با زیاد شدن میزان پروتئین به ۱۸ و ۲۲ درصد، تعداد نوزادان به ترتیب به ۱۷/۴ و ۱۳/۸ تنزل می‌یافت. (۲۷)

به موجب استدلال خوزه دوکاسترو، ارقام یاد شده به‌وضوح حاکی از آن هستند که به‌موازات افزایش مصرف پروتئین، قدرت تولید مثل کاهش می‌یابد. البته باید توجه داشت که همراه با ازدیاد مصرف پروتئین، میزان مقاومت نوزادان در برابر بیماریها افزایش می‌یابد و در نتیجه، درصد نوزادانی که زنده می‌مانند بیشتر می‌گردد. بدین ترتیب «معلوم می‌شود که با افزایش مصرف پروتئین می‌توان پرورش یک نژاد سالم و قوی‌تر را، نژادی که در معرض مرگ و میر کمتری باشد، تضمین کرد، گرچه تعداد نوزادان هر شکم کمتر شوند درحالی که با میزان پروتئین نارسا، طبیعت نوزادان را زیادتر می‌کند تا ضامن بقای آن نوع باشد» (۲۸)

به عقیده کاسترو، در مورد انسان نیز، وضعیت مزبور به چشم می‌خورد زیرا بالاترین نسبت‌های موالید انسانی در مناطقی دیده می‌شوند که در رژیم عادی غذایی آنها، سهم محصولات حیوانی حتی به ۵ درصد هم نمی‌رسد (خاوردور، آمریکای لاتین و آفریقا). از نظر جغرافیایی هم می‌بینیم که کشورهای که دارای نسبت‌های موالید زیاد هستند (بالاتر از ۳۰ در هزار) غالباً در مناطق استوایی - یعنی سرزمین‌هایی که شرایط جغرافیایی و اقتصادی آنها از نظر تولید و مصرف پروتئین حیوانی مناسب نیست - قرار گرفته‌اند. کاسترو، برای تأیید نظریه خود جدول شماره ۱ را ارائه داده است:

جدول شماره ۱. مقایسه میزان سرانه مصرف پروتئین حیوانی و میزان (= نرخ) موالید در کشورهای مختلف (۱۹۶۷) (۲۹)

نام کشور	میزان موالید به ازای هر هزار نفر جمعیت برحسب نفر	مصرف پروتئین حیوانی برحسب گرم در روز
فرمز	۴۵/۶	۴/۷
مالایا	۳۹/۷	۷/۵
هند	۳۳	۸/۷
ژاپن	۲۷	۹/۷
یوگسلاوی	۲۵/۹	۱۱/۲
یونان	۲۳/۵	۱۵/۲
ایتالیا	۲۳/۴	۱۵/۲
بلغارستان	۲۲/۲	۱۶/۸
آلمان	۲۰	۳۷/۳
ایرلند	۱۹/۱	۴۶/۷
دانمارک	۱۸/۳	۵۶/۱
استرالیا	۱۸	۵۹/۹
آمریکا	۱۷/۹	۶۱/۴
سوئد	۱۵	۶۳/۶

از جدول شماره ۱ چنین استنباط می‌شود که میزان موالید، با مقدار مصرف پروتئین حیوانی نسبت معکوس دارد، چنانکه مثلاً سوئد که از بیشترین مصرف سرانه پروتئین برخوردار است (= ۶۳/۶ گرم در روز) از نظر نسبت موالید در نازلترین سطح قرار گرفته است (= ۱۵ نفر به ازای هر هزار نفر). البته، همان‌گونه که خود کاسترو نیز هوشیارانه دریافته و یادآور شده است، در جمیع موارد، این ارتباط مستقیم وجود ندارد زیرا، «در مکانیسم باروری و موالید، در کنار عامل تغذیه، عوامل گوناگون دیگری تأثیر می‌گذارند».

انتقاد از نظریه کاسترو^(۳۰)

نظریه کاسترو نیز، به نوبه خود، مورد انتقاد عده زیادی از جمعیت‌شناسان و زیست‌شناسان قرار گرفته است. بعضی از منتقدان کاسترو متذکر این نکته شده‌اند که وی یکی از آزمایشهایی را که قبلاً توسط اسلوناگر صورت گرفته بود، در کتاب خود ذکر نکرده است: زیرا نتیجه این آزمایش، به کلی با نظریه وی منافات داشته است. اسلوناگر، در آزمایش قبلی خود که به کمک محقق دیگری موسوم به کارد صورت گرفت، متوجه شده بود که موشهایی که رژیم غذایی آنها منحصر به غله و سبزیجات بود، به حدی عقیم شدند که در نسل سوم، خانواده آنها کاملاً منقرض گردید ولی وقتی به رژیم غذایی آنها دو یا سه گرم مواد گوشتی اضافه گردید باروری آنها حتی از دو برابر هم بیشتر شد.

به سال ۱۹۵۱، دیویس آزمایشهای دیگری انجام داد و در نتیجه، متوجه گردید که قدرت باروری موشهای شهری که از نظر تغذیه در وضع نسبتاً مساعدی قرار دارند، به مراتب بیشتر از قدرت باروری موشهای صحرائی است.

مخالفان کاسترو برای مردود کردن هر چه بیشتر نظریه وی به جدولی استناد کرده‌اند که ذیلاً درج می‌شود. آمارهای مندرج در این جدول نشان می‌دهد که بین میزان

مصرف پروتئین و نسبت باروری، برخلاف نظر کاسترو رابطه مشخصی وجود ندارد:

جدول شماره ۲. جدول مورد استناد منتقدان کاسترو

نام کشور	میزان مصرف سرانه پروتئین برحسب گرم در ۱۹۵۰	نسبت (= نرخ) موالید به ازای هر هزار نفر در ۱۹۵۰
ونزوئلا	۲۳	۴۳ نفر
مکزیک	۱۶	۴۳/۷
سیلان	۶	۴۰/۲
نیوزیلند	۶۵	۲۵/۹
یونان	۱۸	۲۶/۱
ژاپن	۸	۲۵/۶
ایرلند	۵۰	۲۱
فرانسه	۴۰	۲۰/۴
ایتالیا	۲۰	۱۹/۶
سوئد	۵۸	۱۶/۴
بلژیک	۳۵	۱۶/۵
اطریش	۲۷	۱۵/۶

مخالفان کاسترو، با استناد به جدول مذکور، چنین استدلال می‌کنند:

۱. هیچ ارتباط مشخص و رابطه علی بین میزان مصرف پروتئین حیوانی و نسبتهای موالید مشاهده نمی‌شود.

۲. در آمریکا، آمارهای موجود حاکی از آن است که بین مصرف گوشت و نسبت موالید عکس ارتباط مورد ادعای کاسترو وجود داشته است. مثلاً میزان مصرف سرانه

گوشت در سال ۱۹۰۸، ۱۶۳ پوند و نسبت موالید ۲۷ در هزار بوده و حال آنکه در ۱۹۳۵ میزان مصرف سرانه گوشت ۱۱۶ پوند و نسبت موالید ۱۷ در هزار بوده است. (۳۱)

صرف نظر از آنچه گفته شد، بررسی‌های پژوهشگری به نام «دلگادو» در مورد تأثیر مصرف پروتئین بر طول مدت توقف قاعدگی مادران شیرده نیز، شایان تأمل است. به موجب مطالعاتی که نامبرده در چهار روستای گواتمالا به عمل آورده، طول مدت قاعدگی پس از زایمان در مادرانی که در دوران شیردهی، پروتئین کمی به مقدار بیش از ده گرم در روز مصرف می‌کرده‌اند، کوتاه‌تر از مادرانی بوده است که مقدار کمتری پروتئین کمی دریافت می‌نموده‌اند.

مشاهدات نامبرده همچنین نشان داده است که فاصله زمانی بین شروع مجدد قاعدگی و حاملگی بعدی نزد مادرانی که پروتئین کمی بیشتری مصرف می‌کرده‌اند، کمتر بوده است.

با توجه به ملاحظات مذکور، دلگادو به این نتیجه رسیده است که دادن غذای کمی به مادران در دوران بارداری و شیردهی ممکن است سبب بالا رفتن میزان موالید در کشورهای در حال توسعه شود. (۳۲)

انتقادات گاستن بوتول از خوزه دوکاسترو

یکی از شدیدترین انتقاداتی که در مورد نظریه خوزه دوکاسترو مطرح شده متعلق به گاستن بوتول - جمعیت‌شناس معروف فرانسوی - است، وی در کتاب «اضافه جمعیت» La Surpopulation خود، با استدلال‌ات و جملاتی آمیخته با طنز و تمسخر، در مقام طعن و رد اندیشه‌های کاسترو برآمده است:

«... آقای «خوزوئه دوکاسترو» ضمناً راه‌حل عالی! زیر را هم کشف کرده است! او خاطر نشان کرده که اسکیموها تا وقتی با چربیها و پروتئین حیوانی سدجوع می‌کردند،

تعدادشان افزایش نمی‌یافت. افزایش جمعیت آنها از هنگامی آغاز شد که با تمدن در تماس قرار گرفتند و فرآورده‌های گیاهی، حبوبات، آرد و سبزیجات را به تغذیه خود اضافه کردند. پس: طبق پیشنهادی که آقای دوکاسترو فاتحانه عنوان می‌کند «فقط کافی است!» که برای تخفیف انفجار جمعیتی کشورهای کم‌توسعه یافته، گوشت و چربی آب کردهٔ خوک به نافشان ببندند و این چیزها را به‌زور در حلقشان فرو کنند. از این راه، زاد و ولد آنها، بدون اینکه معصیتی مرتکب شده باشند، خود به خود کاهش می‌یابد!» (۳۳)

پس از ذکر عبارات پر نیش و کنایه مزبور، بوتول، با طرح سؤالاتی زیرکانه درصدد نفی استدلالات کاسترو و به تنگنا انداختن او برمی‌آید:

«... مسایلی وجود دارند که آقای دوکاسترو آنها را فراموش کرده (و یا به سکوت برگزار کرده) است. آیا اسکیموها، مثل اغلب سرزمینهای پوشیده از یخ ... در آن حالت بدوی حاکم بر زندگی و روزگارشان، با سقط جنین هم سروکار داشتند؟ آیا تماس با متمدنها چیزی غیر از سبزی و حبوبات برایشان به‌ارمغان نیاورد؟ [به‌عنوان مثال] آیا واکسن نگرفتند؟ داروهای ضد عفونی کننده نگرفتند؟ سولفامید نگرفتند؟ کمکهای پزشکی و بهداشتی دریافت نکردند»

گاستن بوتول، نحوهٔ برخورد خوزه دوکاسترو و امثال او را با مشکلات جهان سوم در زمینهٔ افزایش جمعیت، با رفتار پزشکی مقایسه و تشبیه می‌کند که حاضر نیست به پیشگیری بیماری بپردازد بلکه فقط آماده است پس از بروز مرض، بیمار را معاینه کند بدون اینکه او را معالجه نماید:

«راه‌حلهای تجویز شده از نوع پیشنهادات آقایان دوکاسترو، تیورمند و دیگران، زیر پوشش نوع دوستی، ماهیتی فوق‌العاده بی‌رحمانه دارند. این آقایان به پزشکی می‌مانند که حاضر نیستند کاری برای پیشگیری از بیماری انجام دهند بلکه منتظر می‌مانند که اشخاص بیمار شوند و تنها بعد از آن است که راضی می‌شوند به معاینه و مداوایشان بپردازند. به‌طور دقیق‌تر، می‌توان آنها را به پزشکی تشبیه کرد که فقط حاضر است

بیمار را معاینه کند نه آنکه او را درمان نماید.

این نقش که به طرزى خودستایانه مدعى استظهار به مشیت الهی نیز هست... [درواقع] می‌خواهد تعداد بیچارگان را افزایش دهد تا برای خودش فضیلت صدقه‌دادن به آنها را به وجود آورد» (۳۴)

بوتول، در جایی دیگر از کتاب مذکور، به جنبه دیگری از نظریات خوزه دوکاسترو - اعتراض او به توزیع نابرابر منابع و ثروتها بین مناطق مختلف جهان می‌پردازد و این بار هم، با توسل به پرسشهایی هوشمندانه می‌کوشد جوابهای مورد نظر خود را به خواننده تلقین کند:

«برای پایان دادن به عدم موازنه با جهان سوم، بعضی‌ها مثل آقای خوزوئه دوکاسترو، نوعی توزیع مجدد منابع موجود کره ارض را توجیه می‌کنند. این کار، اگر هم شدنی بود، کل بشریت را به سطح توسعه نیافته‌ها سرنگون می‌کرد. آیا یک چنین قهقرای همگانی را باید ایده‌آل دانست؟ آیا خردمندانه است که قسمت متمدن بشریت را در خدمت بدویان قرار دهند، آن هم نه برای کمک واقعی به آنها، بلکه برای آنکه بتوانند بر همان روال همیشگی، زاد و ولد جنون‌آمیزشان را ادامه دهند... چنین راه‌حلی [در واقع به‌منزله] راه همگانی کردن فقر است...»

سرانجام، بوتول، به یکی دیگر از استدلالها و ایرادهای خوزه دوکاسترو - وجود مازاد فراوان محصولات کشاورزی در بعضی از کشورهای سرمایه‌داری علی‌رغم قحطی و کمبود مواد غذایی در برخی از ممالک جهان سوم - اشاره می‌کند و در مقام پاسخگویی به آن برمی‌آید:

«... بعضی نظریه پردازان (نظیر آقایان تیبورمند و خوزه دوکاسترو) عقیده دارند که تیره‌روزی کشورهای کم‌رشد از توزیع نادرست محصولات جهانی سرچشمه می‌گیرد. اینها مدام صحبت از مازادهای آمریکایی به میان می‌آورند و بی‌وقفه اشاره به قضیه معروف ۴هزاران صندوق قهوه که در سال ۱۹۳۰ میلادی در برزیل سوزانده شد

(واقعه‌ای که ضمناً همان یکبار اتفاق افتاده و هرگز تکرار هم نشده است) (۳۵) می‌کنند. اگر ممالک آسیایی امکانات یا ارز لازم را در اختیار داشتند، تازه باز هم مازاد غله آمریکا فقط گوشه‌ای از شکم‌های خالی آنها را پر می‌کرد. مازاد کذایی تنها برای سیرکردن ۴۵۰ میلیون نفر کفایت می‌کند درحالی‌که تعداد نیمه‌گرسنگان دنیا به دو میلیارد نفر می‌رسد! کفاف کی دهد این باده‌ها به مستی ما»

گزارشی که آقای «اتری» - رییس بخش تغذیه در سازمان جهانی خواروبار کشاورزی جهانی - تهیه کرده است، نتیجه‌گیری می‌کند که «شکاف بین احتیاجات ممالک کم‌رشد و مواد غذایی موجود و قابل دسترس در جهان، به قدری قابل ملاحظه است که هیچ‌گونه تدبیری به صورت انتقال محصولات غذایی از منطقه‌ای به منطقه دیگر، برای پر کردن آن کفایت نمی‌کند» حقیقت غم‌انگیز و غیرقابل انکار حاضر این است که «گرسنگی جهانی» دارای چنان ابعادی [شده] است که می‌رود هر روز بیش‌تر از پیش، دنیا را مورد تهدید قرار دهد.» (۳۶)

ارزیابی آلفرد سووی از نظریه خوزه دوکاسترو

به اعتقاد آلفرد سووی، در اینکه بین میزان مصرف سرانه پروتئین و نسبت (= نرخ) زاد و ولد، اغلب رابطه و نسبت معکوس مشاهده می‌شود، تردیدی نیست. منتها، این ارتباط و همبستگی - برخلاف نظر کاسترو - اساساً جنبه و مبنای فیزیولوژیک ندارد. به گفته سووی: «باروری فیزیولوژیک، تا جایی که می‌دانیم، برای همه نژادها و در کلیه شرایط یکسان است. اگر هم تفاوت مختصری وجود داشته باشد به نفع جمعیت‌هایی است که از تغذیه بهتر برخوردارند.» به نظر سووی، رابطه مذکور - همبستگی معکوس بین مصرف پروتئین و سطح تغذیه با میزان مولید - تنها از طریق عوامل و دلایل اجتماعی قابل توجیه است. چنانچه ملاحظه می‌شود، نظریه سووی در این خصوص، تقریباً با توجیه روانی خوزه دوکاسترو - که شرح آن قبلاً ذکر شد - تطبیق می‌کند. (۳۷)

گرسنگی و توالد و تناسل از دیدگاه متفکران اسلامی و ایرانی

در صفحات گذشته، به تفصیل درباره نظریه خوزه دوکاسترو، سوابق آن، نیز انتقاداتی که برخی از صاحب نظران مغرب زمین در مورد آن مطرح کرده اند، سخن گفتیم. در اینجا می خواهیم رابطه تغذیه و باروری را از نظر بعضی از اندیشمندان ایرانی که غالباً نظری مغایر با اندیشه های کاسترو داشته اند، بررسی کنیم. سخن را از ابوسلیمان دارابی - عارف و زاهد معروف قرن دوم و سوم هجری - آغاز می کنیم. وی، سیر خوردن را موجب زنگار گرفتن دل و منشاء شش آفت - از جمله ازدیاد شهوت - تلقی نموده است:

«... هر چیزی را زنگاری است و زنگار نور دل سیر خوردن است و گفت هر که سیر خورد، شش چیز به وی در آید: عبادت را حلاوت نیابد... و از شفقت بر خلق محروم ماند که پندارد همه جهانیان سیرند... و شهوات بر وی زیاد گردند.»

یحیی بن معاذ - از عرفای قرن سوم هجری - را نیز نظر مشابهی است: وی گرسنگی را به منزله نور و سیر خوردن را به مثابه نار (= آتش) و عامل تشدید شهوت تلقی می کند: «گرسنگی نور بود و سیر خوردن نار و شهوت همچون هیزم از او آتش تولید کند.»^(۳۸)

امام محمد غزالی - متفکر بزرگ اسلامی قرن پنجم - هم در کتاب «کیمیای سعادت» خود، با صراحت، گرسنگی و کم غذایی را از موجبات تقلیل تمایلات جنسی در انسان تلقی می کند^(۳۹) به گفته او:

«... اگر به سبب گرسنگی هیچ فایده نبود مگر آنکه شهوت فرج (= تمایل جنسی) و شهوت سخن ضعیف شود، تمام است (= مسلم است) که هر که سیر بخورد به فضول گرفتن (= پرگوئی) و غیبت کردن مشغول شود و شهوت فرج غالب شود....»

و حکما گفته اند که هر مرید که سالی «نان تهی» (= نان خالی) خورد و نیمه آن خورد که عادت وی باشد (= نصف غذای معمول خود را بخورد)، خدای تعالی - اندیشه زنان را از دل وی برگیرد»^(۴۰)

غزالی، در کتاب «احیاء علوم الدین» نیز، دیگر بار، بر نقش گرسنگی در کاهش تمایلات جنسی تأکید می‌ورزد:

«... و اما شهوت فرج: غایله (=عاقبت سوء، بلا) آن پوشیده نیست و گرسنگی شر آن کفایت کند و چون مرد سیر شود فرج را منع نتواند کرد...» و «... گفته‌اند که: گرسنگی خزانه‌ایست از خزاین خدای تعالی و اول چیزی که به گرسنگی دفع شود شهوت فرج و شهوت سخن است...» (ترجمه «احیاء علوم الدین»، کتاب آفت شهوت فرج و شکم).
سنایی نیز، ضمن یکی از اشعار خود، کم‌خوری را مایه نیرومندی حافظه، هوشمندی و قدرت تمیز و در مقابل، پرخوری را منشأ تخم (=سوء هاضمه)، کثرت خواب و شدت تمایل جنسی می‌شمارد:

کم خوری، ذهن و فطنت و تمییز پرخوری تخم و خواب و آلت تیز
عزالدین محمود کاشانی هم، در کتاب «مصباح الهدیه...» خود، به سالکانی که در مراحل اولیه سیر و سلوک قرار دارند توصیه می‌کند که برای تقلیل تمایل به ازدواج و تضعیف نیروی جنسی، مدتی را به روزه‌داری و یا کم‌خواری بگذرانند:
«... پس اگر [میل به ازدواج و تمایل جنسی] منتفی نگردد، مدتی بر صوم (=روزه) و تقلیل طعام مداومت نمایند فان الصوم و جاء» (که همانا روزه‌داری موجب کاهش شهوت جنسی است).^(۴۱)

جلال‌الدین محمد مولوی هم، در خلال یکی از حکایات دفتر پنجم مثنوی، پرخوری را عامل تقویت شهوت جنسی تلقی می‌کند و به افراد شکمبارہ توصیه می‌نماید که یا از خوردن زیاد بپرهیزند و یا برای دفع شهوت و اجتناب از توالی فاسد آن، در اختیار تأهل تعجیل کنند:

شهوة از خوردن بود کم کن زخور	یا نکاحی کن گریزان شو ز شر
چون بخوردی می‌کشد سوی حرم	دخل را خرجی ببايد لاجرم
پس نکاح آمد چو لاجول ولا	تا که دیوت نفکند اندر بلا
چون حریص خوردنی زن خواه زود	ورنه آمد گربه و دنبه ربود ^(۴۲)

سعدی هم ضمن یکی از حکایات خود^(۴۳)، احتیاج به غذا و نیاز به ارضای جنسی - و یا به تعبیر او «بطن» و «فرج» - را به منزله دو جنین یا نوزاد توأم (= دوقلو) تلقی می‌کند که وابسته یکدیگرند:

«... و محتمل است آن که یکی را از درویشان نفس اماره طلب (= وسوسه) کند، چون قوت احسانش (= امکان ازدواجش) نباشد، لاجرم به عصیان مبتلا گردد که بطن و فرج توأمند یعنی فرزند دو شکمند مادام که یکی برجاست آن دیگر برپاست...»^(۴۳)

در کتاب «معراج السعادة» ملا احمد نراقی (باب چهارم، مقام چهارم، مطلب اول) نیز به اشاراتی در تأیید این معنا برمی‌خوریم:

«آری! شکم باعث همه ناخوشیها و آفات و سرچشمه شهوات است زیرا که از بسیار خوردن، شهوت فرج به حرکت می‌آید و شبق (= حرص بر جماع) شدت می‌کند و آدمی خواهش تعدد زنان می‌نماید و از تعدد آنها، کثرت عیال و اولاد حاصل می‌شود و آدمی مقتید به زنجیر علایق می‌گردد و به حلال و حرام می‌افتد و به سبب آنها میل به مال و جاه می‌کند تا توسعه در خوراک و زوجات او حاصل شود...»

و در جایی دیگر از همان باب، در بیان طریق مقابله با غلبه تمایل جنسی چنین می‌گوید:

«... و مخفی نماند که معالجه افراط در شهوت، بعد از تذکر مفاسد و یادآوری معایب آن این است که قوه شهویه را به گرسنگی ضعیف کنی...»^(۴۴)

ناگفته نماند که در بعضی احادیث و روایات منقول از پیامبر اکرم و ائمه هدی نیز، کم‌خوری و مخصوصاً توسل به روزه، به‌عنوان وسیله‌ای برای تعدیل و مهار تمایلات جنسی - بویژه برای کسانی که فاقد امکانات مالی برای ازدواجند - توصیه شده است.^(۴۵)

یادداشتها و مآخذ:

۱. مارکس، کارل، سرمایه، ترجمه: ایرج اسکندری، جلد اول، ص ۵۸۲.
۲. همان مآخذ، همان صفحه.
۳. زید، شارل و ریست، شارل، تاریخ عقاید اقتصادی، ترجمه شادروان دکتر کریم سنجایی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، جلد اول، ص ۲۴۷.
۴. سووی، آلفرد، مالتوس و دومارکس، ترجمه، ابراهیم صدقیانی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵، ص ۵۱.
۵. فوریه با شور و شوق تمام درصدد اثبات این نظر است که باروری به دلایل فیزیولوژیک به تدریج رو به کاهش بوده و «زنها با پیشرفت و تحوّل، قوی جثه‌تر و عقیم‌تر می‌گردند.» در این فرضیه - که به قول آلفرد سووی از طبیعت القاء شده است (: حیوانات پست در هر بار بچه‌های متعدد به دنیا می‌آورند و چهارپایان در هر شکم یک بچه می‌زایند)، فوریه، مسأله‌ای اجتماعی را با مسأله‌ای زیست‌شناسی خلط کرده است، (مالتوس و دومارکس، پیشین، ص ۵۱).
- گاستن بوتول، نظریه مذکور را از جنبه‌ای دیگر مورد نقد قرار داده و مدعی شده است که فوریه، در این فرضیه خود، در واقع، علت و معلول را با هم اشتباه کرده است. ظاهراً منظور بوتول این است که به جای اینکه باروری زیاد معلول لاغری زنان باشد، لاغری، خود، نتیجه و ثمره باروری زیاد است. (مآخذ: اضافه جمعیت، اثر گاستن بوتول، ترجمه، حسن پویان، انتشارات چاپخش، تهران، ۱۳۷۰، ص ۳۲۳).
۶. مآخذ: مقاله: **جلوگیری از باروریهای ناخواسته** مندرج در روزنامه اطلاعات، ۱۲ آبانماه ۱۳۷۰.
۷. مالتوس و دومارکس (پیشین)، ص ۵۱.
۸. زید، شارل... تاریخ عقاید اقتصادی (پیشین)، جلد اول، ص ۲۱۲.
۹. مارکس... سرمایه (پیشین)، ص ۵۸۲.
۱۰. کاسترو، خوزه، انسان گرسنه، ترجمه: منیر جزئی، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۵۶، ص ۲۵۶.
۱۱. ظاهراً دابلدی در اینجا می‌خواهد - با توجه به شباهت و قرابتی که بین دو کلمه *Proletariat* (= طبقه رنجبر) و *Prolific* (= پربار، پرزاد و ولد) مشاهده می‌شود - نتیجه بگیرد که طبقه رنجبر، در واقع همان طبقه بارور و پرزاد و ولد است.
12. *Brentano, Lugo, Die Malthussche Lehre Und Die Bevoelkerungs Bewegung Der Letzten Dezinnien... 1909.*
(به نقل از: مجله دانشکده، نشریه مرکزی دانشگاه تهران، شماره هفتم، مقاله: «جمعیت‌شناسی و جمعیت‌نگاری» نوشته: سیاوش امینی و محمد جواد زاهدی مازندرانی).
13. *Mombert, Paul, Bevolkerungs Lehre, Jena, 1929.*
۱۴. مالتوس و دومارکس (پیشین) ص ۱۵۳.
۱۵. کاسترو، خوزه، کتاب سیاه گرسنگی ترجمه: پرویز مهرگان (= خلیل ملکی)، انتشارات گام، تهران، ۱۳۵۵، ص ۲۲.
۱۶. انسان گرسنه (پیشین)، ص ۵۸.
۱۷. همان مآخذ ص ۵۲.
۱۸. کتاب سیاه گرسنگی (پیشین) و نیز رجوع کنید به کتاب: نقش دانش در مبارزه با گرسنگی، نوشته: خوزه دوکاسترو، ترجمه مهندس غلامرضا نائینی، از انتشارات زر.
۱۹. انسان گرسنه (پیشین) ص ۵۲.
۲۰. جای کمال تأسف است که این رفاه و تنعم به قیمت آوارگی، بی‌خانمانی، فقر و محرومیت چندین میلیون

- فلسطینی - یعنی ساکنان اصلی سرزمین فلسطین - تمام شده است.
۲۱. سرانجام، کاسترو چنین نتیجه می‌گیرد که تنها از طریق مبارزه با فقر و گرسنگی است که می‌توان به طور مؤثر از افزایش جمعیت جلوگیری کرد:
- «... نتیجه می‌گیریم که اگر ممکن نباشد با تقلیل جمعیت و جلوگیری از تولید نسل، گرسنگی را از جهان برطرف ساخت اما از راه مبارزه با گرسنگی به خوبی می‌توان از کثرت نفوس کاست» (انسان گرسنه (پیشین) صص ۶۶ و ۶۷).
۲۲. منظور از گرسنگی حاد *Acute Hunger* نارسایی مطلق و یا کم‌رسایی شدید مواد غذایی ضروری به بدن است که ابتدا جنبه موقت داشته، در صورت تداوم به مرگ منجر می‌شود.
۲۳. مراد از «گرسنگی مزمن» (*Chronic Hunger*) کم‌رسایی مداوم مواد غذایی به بدن است به گونه‌ای که ارگانسیم، برای مدتی طولانی - که گاه تمام عمر یک انسان را دربر می‌گیرد - از برخی از مواد غذایی محروم می‌ماند منتها این کمبود در حدی نیست که به مرگ ارگانسیم منجر شود.
۲۴. انسان گرسنه (پیشین) صص ۱۱۹ و ۱۲۰، چاپ اول.
- ۲۵ و ۲۶. همان مأخذ صص ۱۲۴ تا ۱۲۷.
۲۷. خوزه دوکاسترو در یکی از چابهای بعدی «انسان گرسنه» (مورخ ۱۹۷۰) برای اثبات نظر خود به آزمایشهای دیگری نیز استناد کرده است که به یکی دو مورد از آنها اشاره می‌شود:
- یک. آزمایشهایی که توسط آنتین کارلسون *A. Carlson* و فردریک هولزل *F. Hoelzel* - استادان دانشگاه شیکاگو - در مورد موشها صورت گرفته است. به موجب آزمایشهای مذکور، بیشترین ضریب سترونی (= عقیم‌بودن) - ۶۵ درصد نزد ماده‌ها و ۶۶ درصد در مورد نرها - در میان یک گروه موش پدید آمد که تابع رژیم غذایی غنی و فراوانی بودند و حال آنکه کمترین ضریب سترونی (۱۹ درصد نزد نرها و ۲۷ درصد نزد ماده‌ها) در میان گروهی ظاهر شد که از یک رژیم غذایی فقیر و اندک برخوردار بودند.
- دو. آزمایشهای انجام شده به وسیله و. ه. گرنٹ *W. Grant* که نشان داده است: هر گاه چند سگ را تابع رژیم گرسنگی سازند، در نخستین پنج روزی که از محرومیت غذایی آنها بگذرد، بالاترین ضریب باروری در آنها مشاهده می‌شود. این بررسیها، در واقع مؤید همان شیوه‌های طبیعی متداول در بین بعضی از حیوانات است چنانچه خوک آبی و شیر دریایی، پیش از آغاز دوران تولیدمثل، به میل و اراده خود، برای مدتی طولانی روزه می‌گیرند. (برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به «انسان گرسنه» (پیشین) صص ۱۲۴ و ۱۲۵).
۲۸. همان مأخذ، ص ۱۲۱.
۲۹. همان مأخذ، ص ۱۲۳.
۳۰. قسمت عمده توضیحات این قسمت و نیز آمارهای مذکور از مقاله مختصر و فشرده‌ای که تحت عنوان "*The bed of poverty is fertile*" در کتاب *Population in Perspective* درج گردیده اقتباس شده است.
۳۱. همان مأخذ.
۳۲. بنا به استدلال دلگادو، شروع مجدد قاعدگی در دوران پس از زایمان، ارتباط نزدیکی با نحوه تغذیه مادر دارد: برای اینکه دوره ماهیانه زنانه به‌طور منظم و همراه با تخمک‌گذاری پدید آید، زن به یک حداقل انرژی ذخیره نیازمند است. در زنانی که دچار کمبود تغذیه باشند، شیردادن به نوزاد، قهراً فشار زیادی به ذخایر بدن آنان وارد می‌آورد و کم و بیش، موجب به‌مصرف رسیدن (یا به اصطلاح تحلیل *Depletion*) ذخایر مذکور می‌شود. این گونه زنها، برای شروع مجدد تخمک‌گذاری، به مدت زمان بیشتری احتیاج دارند تا بتوانند حداقل انرژی لازم را برای انجام آن تأمین نمایند. بنابراین آنچه گفته شد، دادن غذای مکمل به زنان شیرده - مخصوصاً مادرانی که در معرض کم‌رسایی مواد غذایی باشند - می‌تواند موجب جبران ذخایر تحلیل‌رفته و در نتیجه سبب تسریع

بازگشت قاعدگی و شروع دوباره تخمک‌گذاری گردد (مأخذ: «تغذیه کودک با شیر مادر» تألیف دکتر بهین دخت نویدی کسمایی، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۸۷).

۳۳. بوتول، گاستن، **اضافه جمعیت**، ترجمه: حسن پویان، انتشارات چاپخش، ۱۳۷۰، ص ۱۵۳.

۳۴. همان مأخذ، صص ۱۵۴ و ۱۵۵.

۳۵. برخلاف ادعای گاستن دوپوتول، انهدام عمدی محصولات کشاورزی و غذایی، واقعه‌ای استثنایی در نظام سرمایه‌داری نیست بلکه موارد متعددی از آن، در تاریخ تحولات اقتصادی مغرب زمین ثبت و ضبط شده است. به همین مناسبت، با اقتباس از نام مالتوس، اصطلاح «مالتویانیسم اقتصادی» در مورد آن وضع و متداول گردیده است.

۳۶. **اضافه جمعیت** (پیشین)، ص ۱۴۵.

۳۷. در این زمینه، جای آن دارد که پاسخ گویا و کوبنده یک استاد بومی را در جواب یک آمریکایی طرفدار کنترل مولید نقل کنیم:

«شما مردمی را سرزنش می‌کنید که دستشان از همه جا کوتاه است: غذای ناکافی، لباسی ژنده، دیگر از مسکانشان نبرسید؛ هیچ لذتی به جز لذت جنسی نمی‌شناسند، هیچ قدرتی سوی قدرت پدری احساس نمی‌کنند و شما می‌خواهید به نام منطق والایتان این یگانه لذت و یگانه قدرت را نیز از جنگ ایشان به‌در آورید» (مالتوس و دوماکس، پیشین، ص ۱۵۱).

۳۸. مأخذ به ترتیب عبارتند از: لغت‌نامه دهخدا، ذیل مدخل ابوسلیمان دارابی و ترجمه رساله قشر (به‌نقل از «تاریخ اجتماعی ایران» مرتضی راوندی، جلد ششم، نشر ناشر، ص ۴۱۵).

۳۹. پیش از غزالی، در آثار «اخوان‌الصفا» نیز، اشاراتی در این زمینه مشاهده می‌شود از آن جمله ضمن یکی از رسالات منتسب به این گروه، در توصیف مزایای کم‌خواری چنین آمده است:

«... و قله الاکل اذا ساعدته القناعه، کان مزرعة الفكر و ینبوع الحکمة و حیاة الفطنه و مصباح العقل و طبیب‌البدن و قاتل الشهوات...» (کم‌خوری هر گاه با قناعت همراه شود، پرورشگاه فکر، چشمه حکمت و زندگی هوشمندانه، چراغ قلب، پزشک بدن و کشنده شهوات است).

در جایی دیگر از رسالات مذکور، از قول عایشه، حدیثی به شرح زیر روایت شده است:

«اول بلا حدث فی هذه الامه بعد ذهاب بینها، صلی‌الله‌علیه‌وسلم، الشیع و کثرته و ذلک ان القوم اذا شیعت بطونهم، سمتن ابدانهم و قست قلوبهم و حمجت نفوسهم و اشتدت شهواتهم» (یعنی: نخستین بلایی که بعد از درگذشت پیامبر (ص) بر این امت نازل شد، پرخوری و افراط در آن است و این بدان جهت است که هر گاه قومی شکم‌هایشان سیر شد، بدن‌هایشان تنومند، قلب‌هایشان سخت، نفوسشان و شهواتشان شدید می‌گردد. (رسائل اخوان‌الصفا به عربی، جلد اول، چاپ بیروت، ۱۹۷۵، ص ۳۵۸).

۴۰. غزالی، امام محمد، **کیمیای سعادت**، به تصحیح شادروان حسین خدیو جم، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱، صص ۴۲ و ۴۳.

۴۱. کاشانی، عزالدین محمود، **مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة**، با تصحیح و تحشیه شادروان استاد جلال‌الدین همائی، ۱۳۲۵، ص ۲۵۹.

۴۲. **مثنوی مولوی**، دفتر پنجم، داستان کنیزک و خر.

۴۳. **گلستان سعدی**، باب هشتم، ماجرای جدال مدعی با سعدی.

۴۴. نراقی، **معراج‌السعاده**، تهران، شرکت سهامی طبع کتاب، ۱۳۳۷، صص ۲۴۳-۲۴۴.

۴۵. از آن جمله در «**بحارالانوار**» جلد ۱۰۳، ص ۲۲۰ می‌خوانیم: «پیغمبر فرمود: جوانان! هر کدام می‌توانید ازدواج کنید و هر کدام نمی‌توانید روزه بگیرید [چرا که روزه] موجب کاهش شهوات است.»